

تحليل گفتمان بوشی در بازنمایی معانی استعلائی خطبه اشباح

علیرضا دل افکار*^۱ (عضو هیئت علمی گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران)سمیرا حیدری راد^۲ (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عرب دانشگاه یزد)لیلا قبری بروجنی^۳ (عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات عرب، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران)DOI: [10.22034/jilr.2025.140659.1174](https://doi.org/10.22034/jilr.2025.140659.1174)

تاریخ الوصول: ۲۰۲۴/۰۶/۰۸

صفحات: ۱۹-۳۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۳/۱۹

تاریخ قبول: ۲۰۲۵/۰۱/۰۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۱۳

چکیده

نشانه-معناها در فرآیند گفتمانی منجر به بازسازی عملیات معنایی می‌شوند. از منظر نشانه-معناشناسی، نشانه‌ها در تعامل، تقابل، تطبیق و چالش با یکدیگر قرار می‌گیرند و در خلال آن، گفتمان‌های کنشی، شوشی، بوشی و تنشی را شکل می‌دهند. جستار حاضر؛ با تکیه بر رویکرد نشانه‌معناشناسی به بررسی نشانه‌های بوشی در خطبه اشباح می‌پردازد. بوش‌گر یا سوژه بوشی در موقعیت بین دازاین و استعلاء قرار دارد و با توجه به سیاق خطبه، با عبور از دازاین‌های متفاوت خود را به کمال می‌رساند. هدف پژوهش حاضر؛ دستیابی به چگونگی فرآیند انتقال معنا و گذر نشانه-معناها از وضعیت سلبی به وضعیت ایجابی است. نتایج حاصل از این پژوهش عبارتند از: هم‌زمان با عملیات پیوست گفتمانی، «من متکلم» در تقابل با حضور پدیداری «أنت= خداوند» قرار می‌گیرد و استحاله معنایی رخ می‌دهد. تا جایی که مرزها و فاصله‌های میان خالق و مخلوق حذف می‌شوند و در نتیجه وضعیت سلبی به وضعیت ایجابی یعنی استعلای حضور تبدیل می‌شود. در این گفتمان، سوژه برای عبور از وضعیت سلبی به وضعیت ایجابی دازاین، از نشانه-معناهای تنشی عبور می‌کند. در گفتمان‌های مربوط به خلقت آسمان‌ها، فرشتگان و زمین، ابعاد فشاره‌ای و گستره‌ای معنا در نوسان قرار می‌گیرند و طرحواره‌های افزایشی، کاهش‌ی و صعودی را شکل می‌دهند که منجر به عملیات‌های مختلف معنایی می‌شوند. بنابراین کارکردهای انفعال و اتصال گفتمانی و نشانه‌های تنش محور و بوش محور در خطبه اشباح، فرآیند انتقال معنا را به وضعیت ایجابی فراهم می‌کنند.

واژگان کلیدی: گفتمان، نشانه‌معناشناسی، سوژه بوشی، خطبه اشباح

^۱ نویسنده مسؤؤل؛ پست الکترونیک: delafkar@pnu.ac.ir^۲ پست الکترونیک: heidarirad@stu.yazd.ac.ir^۳ پست الکترونیک: l.ghanbari@pnu.ac.ir

تحليل الخطاب الإنزياحي لخلق المعاني الاستعلائية في خطبة الأشباح

الملخص

الدلالات السيميوطيقية تؤدي إلى خلق المعاني في عملية الخطاب الأدبي. من المنظور السيميوطيقي، الدلالات السيميائية ترتبط بعضها ببعض ارتباطاً وثيقاً وبشئى الطرق منها: التعامل الخطابى، التقابل الخطابى، المطابقة الخطابية لكي تُشكّل الدلالات الفعلية، العاطفية، التوتورية والإنزياحية. هذا المقال يحاول أن يبحث عن الدلالات الإنزياحية في خطبة الأشباح ضمن الرؤية السيميوطيقية. فاعل الإنزياح الخطابى يجعل نفسه بين الموضوعين: الظروف الكونية والاستعلائية حتى يبلغ إلى مرحلة الكمال فى المعنى. يهدف المقال الحاضر إلى العثور على كيفية عملية انتقال المعنى وعبور الدلالات السيميوطيقية عن الظروف السلبية إلى الظروف الإيجابية. أما النتائج التى وصل المقال إليها فهى: فى عملية الاتّصال والانفصال الخطابى نلاحظ أنّ «الأنا الخطابى» فى خطبة الأشباح يقابل «الأنا الاستعلائي» ويحدث الاستحالة المعنائية؛ الحدود والفواصل المعنوية بين الخالق والمخلوق قد تحذف فى الخطبة المدروسة إلى حدّ تبدّل الظروف السلبية إلى إيجابية الوجود الكمالى. الفاعل الخطابى فى هذا الخطاب، يواجه الدلالات التوتورية السيميوطيقية خلال العبور عن الموضوع السلبى إلى الموضوع الإيجابى. وتتعامل الأبعاد العاطفية والمعرفية للمعنى فى الخطب المرتبطة بالسموات والملائك والأرض وتشكّل النماذج التقدّمية، النزولية والصعودية فى عملية خلق المعانى. بناءً على هذا؛ عملية الاتّصال والانفصال الخطابى وأيضاً الدلالات التوتورية تسفر عن عملية انتقال المعانى السلبية إلى الإيجابية فى خطبة الأشباح.

الكلمات المفتاحية: الخطاب، السيميوطيقي، فاعل الإنزياح الخطابى، خطبة الأشباح

مقدمه

نهج البلاغه از جمله متونی است که در اوج فصاحت و بلاغت ادبی قرار داد. امام علی (ع) مفاهیم دینی و ایدئولوژیکی را در کمال زیبایی‌شناسی ادبی بیان می‌فرمایند و همین امر منجر به بررسی و تحلیل ادبی نهج البلاغه بر اساس رویکردهای نوین معاصر شده است. بنابراین رویکرد نشانه-معناشناسی در بستر گفتمان شکل می‌گیرد و نشانه‌ها در فرآیند گفتمانی در تعامل یا تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند و منجر به تولید عملیات معنایی می‌شوند.

منظور از مؤلفه‌های گفتمانی «هر عنصر زبانی است که بتواند ما را به مجموعه موقعیت‌هایی که گفته در آن، تولید شده ارجاع دهد» (شعیری و وفایی، ۱۳۸۸: ۶۵). «بر این اساس می‌توان گفت که هدف نشانه-معناشناسی بیشتر مطالعه روابط دلالتی است تا ارتباطی. البته این روابط دلالتی هم در سطح معنای صریح، هم در سطح معنای ضمنی، هم در سطح گفته (نحو و معنا) و هم در سطح گفته‌پرداز صورت می‌گیرد.» (عباسی: ۱۳۹۵: ۳).

در فرآیند نشانه‌معناشناسی، گُنش و شَوش به عنوان عوامل مهم، باعث شکل‌گیری گفتمان و ایجاد تغییر از وضعیت به وضعیت دیگر می‌شوند. در واقع عوامل گُنشی و شَوشی، گاه به تنهایی سبب ایجاد نظام گفتمانی می‌شوند که نشانه‌های گُنشی و شَوشی را به وجود می‌آورند و گاهی از ترکیب گُنش و تَنش نظام گفتمانی تنشی و از ترکیب شَوش و بَوش نظام گفتمانی بَوشی را ایجاد می‌کنند (دانشگر و رحمتیان، ۱۳۹۹: ۱۴).

بنابراین «گفتمان بَوشی، نشان‌دهنده دنیایی است که گُنش‌گر در آن زندگی می‌کند و در مقابل کنش‌های بیرونی واکنش نشان می‌دهد (شعیری و کریم‌نژاد، ۱۳۹۱: ۲۷). تاراستی که از بنیان‌گذاران نشانه-معناشناسی بَوشی است، سبک بَوشی حضور را سبکی می‌داند که در آن سوژه در نتیجه دو کنش نفی و ایجاب به موجودی تبدیل می‌شود که در پی خلق معنایی متفاوت و جدید است (درپر، ۱۳۹۵: ۳۵).

خطبه ۹۰ نهج البلاغه به خطبه اشباح معروف است. در مورد علت نام‌گذاری این خطبه بین شارحان نهج البلاغه اختلاف نظرهایی وجود دارد. به‌طور کلی، خطبه اشباح به مسأله خلقت مخلوقات در راستای معرفت عمیق الهی اشاره دارد. «آن حضرت این خطبه را در پاسخ شخصی ایراد فرمودند که از ایشان درخواست کرد تا خدا را طوری برایش توصیف کند که گویا او را آشکارا می‌بیند و از این جهت به این نام نامیده‌اند که در آن از آفرینش فرشتگان، آسمان‌ها، زمین و پیامبران و چگونگی آفرینش آن‌ها سخن به میان آمده است» (بحرانی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۶۸۰). متن این خطبه، دینی-ادبی است که شخصیتی والا برای مردمی عامی در مسجد کوفه ایراد کرده است. ماهیت این متن اعتقادی-خداشناسانه است. بنابراین دارای رویکردی کاملاً ایدئولوژیکی، دینی و اعتقادی است (سلیمی و انصاری، ۱۳۹۹: ۲۱۸).

در جستار پیش رو؛ پس از تبیین چارچوب نظری گفتمان بوشی، به تحلیل سیر انتقال سوژه از دازینی به دازین دیگر و سپس نشانه‌های بوشی و مراحل استحاله معنایی در شکل‌گیری معانی دریافتی خطبه اشباح پرداخته شده است.

مهم‌ترین سؤالاتی که این پژوهش در پی پاسخ‌گویی به آن است عبارتند از:

۱. سوژه بوشی تحت تأثیر چه نشانه‌معناهایی فرآیند استحاله معنایی را شکل می‌دهد؟
۲. تحت تأثیر چه شرایطی مراحل انتقال معنا از یک دازین به دازین دیگر بروز پیدا می‌کند؟

پیشینه پژوهش

نشانه‌معناشناسی بوشی، با تأثیرپذیری از فلسفه کانت (۱۸۰۴-۱۷۲۴)، هگل (۱۷۷۰-۱۸۳۱)، هایدگر (۱۸۸۹-۱۹۷۶) به احیای شالوده معرفت‌شناختی نشانه‌ها می‌پردازد و علاوه بر این؛ نشانه‌شناسی کلاسیک از سوسور تا گرمس را نیز مورد بررسی قرار می‌دهد. در ایران این دیدگاه با کتاب‌ها و مقالات دکتر حمیدرضا شعیری معرفی شده است.

شعیری و سمیه کریمی نژاد (۱۳۹۱) در مقاله‌ای تحت عنوان تحلیل «نظام بوشی گفتمان: بررسی موردی؛ داستان داش آکل صادق هدایت» روند حضور کنش‌گر را بر اساس نظریه نشانه‌معناشناسی بوشی تحلیل کرده‌اند. شعیری و کنعانی در پژوهشی دیگر «نشانه‌معناشناسی هستی‌محور: از برهم کنشی تا استعلاء بر اساس گفتمان رومیان و چینیان مولانا» کارکرد نشانه‌معناشناسی رنگ و نور و گذر به فضای نمادین را تحلیل کرده‌اند.

ایران‌زاده، حمیدرضا شعیری و نصیر احمد آرین (۱۴۰۰) در مقاله دیگری «تحلیل نشانه‌معناشناختی کنش استعلایی: مطالعه موردی رمان سکه‌ای که سلیمان یافت اثر رهنورد زریاب» به تحلیل گفتمان رمان مذکور از دیدگاه نشانه‌معناشناسی بوشی پرداخته‌اند.

با توجه به بررسی‌های انجام شده در خطبه‌های نهج‌البلاغه دریافتیم پژوهش‌هایی در راستای نشانه‌معناشناسی انجام شده است: صباغ جعفری و حیدری‌راد (۱۴۰۰) در مقاله‌ای «مِن المُرَبَّع السیمیائی إلى المُرَبَّع السیمیوطیقی التوتّری دراسة سیمیائیة للخطبة الرابعة والثلاثین فی نهج البلاغه نموذجاً» به بررسی و تحلیل نشانه‌های معنایی در خطبه ۳۴ پرداخته‌اند و چگونگی انتقال معنا از مربع‌های نشانه‌ای به نشانه‌معناشناسی را به تصویر کشیده‌اند.

صباغ جعفری و حیدری‌راد (۱۴۰۱) در مقاله‌ای دیگر تحت عنوان «تحلیل نشانه‌معناشناسی فرآیند انتقال معنا در نظام‌های گفتمانی خطبه الزهراء» به تحلیل خطبه الزهراء با توجه به نشانه‌معناهای گفتمانی پرداخته‌اند و در این مقاله به صورت گذرا به نشانه‌های بوشی در کنار دیگر نشانه‌ها اشاره کرده‌اند.

موارد زیر گویای پژوهش‌هایی است که در زمینه خطبه اشباح انجام شده است:

محمدی در پایان نامه خود با عنوان «مبانی قرآنی خطبه اشباح امیرالمؤمنین» (۱۳۹۱) به بیان ارتباط خطبه اشباح با مضامین قرآنی پرداخته است.

مقاله «سبک‌شناسی خطبه اشباح نهج‌البلاغه» (۱۳۹۳) نوشته علی نظری و کبری خسروی به تحلیل سبک‌شناختی لایه‌های مختلف این خطبه پرداخته‌اند.

در مقاله «بررسی عنصر تصویرپردازی در خطبه اشباح نهج‌البلاغه» از احمد پاشازانوس و عاطفه رحمانی خطبه اشباح از دیدگاه تصویر و تصویرپردازی ارزیابی شده است.

مقاله‌ای دیگر تحت عنوان «تحلیل و بررسی خطبه اشباح از منظر نقد فرمالیستی» (۱۳۹۴) نوشته سیدرضا میراحمدی و علی نجفی ایوکی و نیلوفر زریوند است که به آواشناسی و واج‌شناسی خطبه اشباح پرداخته‌اند.

در مقاله «بررسی کیفیت ترجمه نهج‌البلاغه مبتنی بر الگوی نقش‌گرای هاوس (مطالعه موردی ترجمه علامه جعفری و شهیدی از خطبه اشباح)» (۱۳۹۹) از زهرا سلیمی و نرگس انصاری به بررسی نوع ترجمه آشکار و پنهان و بررسی کیفیت متن ترجمه شده خطبه اشباح پرداخته‌اند.

هم‌چنین مقاله‌ای با عنوان «بررسی و تبیین وجه تسمیه خطبه اشباح با تکیه بر نظریه یاکوبسن» (۱۴۰۰) از مهدی مسبوق، سونیا کهریزی و مرتضی قائمی انجام شده است که مبنای آن نظریه زبانی رومن یاکوبسن است که در پی چرایی نامگذاری و اثر ارتباط کلامی بر آن می‌باشد.

همانطور که ملاحظه می‌شود هیچ‌کدام از پژوهش‌ها، به‌طور مستقل به بررسی نشانه‌معناهای بوشی نپرداخته‌اند و همین امر اهمیت و ضرورت جستار حاضر را روشن می‌سازد. از طرفی دیگر؛ خطبه اشباح از دیدگاه‌های مختلفی مورد بررسی قرار گرفته است و این در حالی است که از منظر رویکرد نشانه-معناشناسی و نظام‌های گفتمانی چهارگانه مورد تحلیل واقع نشده است، همین امر می‌تواند دلیلی مهم برای نو بودن پژوهش مذکور تلقی شود.

چارچوب نظری پژوهش

نشانه-معناشناسی گفتمانی

رویکرد ساخت‌گرایی در مطالعه تولیدات زبانی بر این نظریه بنیادی استوار است که تحلیل نشانه‌ای، تحلیلی متکی به ذات خود است. این اعتقاد مانع از دخالت هر خاستگاهی که ریشه‌ای بیرونی نسبت به متن داشت، در تحلیل متون می‌شد. به همین دلیل حضور گفتمانی با ویژگی‌های انسانی، پدیدار شناختی در مطالعات متون نادیده گرفته شدند. با بسط حوزه‌های مطالعات نشانه‌شناختی، نیازهای جدیدی مطرح شد که مهم‌ترین آن‌ها در نظر گرفتن حضور گفتمانی در تولیدات نشانه‌معنایی بود (شعیری، ۱۳۹۱: ۱۱).

بنابراین، در نظام ساخت‌گرا معنا زمانی حاصل می‌شود که «سوژه از وضعیتی اولیه به وضعیتی ثانوی دست یابد و برای این امر به کنش‌هایی برنامه‌ریزی شده اقدام کند، یعنی موانع مادی را از سر راه خود بردارد اما در نشانه‌معناشناسی پسا‌ساختارگرا بدون اینکه سوژه برنامه‌ای داشته باشد یا به دنبال تغییر وضعیتی باشد خود را در دنیایی می‌یابد که همه حواس او را درگیر می‌کند و معنا درست آنجایی رخ می‌دهد که انتظار آن نمی‌رود» (گرمس، ۱۳۸۹: ۹).

«مأموریت نشانه-معناشناسی به مطالعه گفته‌هایی که معرف اشکال ویژه یا خاصی از نظام‌های نشانه-معنایی‌اند محدود نمی‌شود؛ بلکه مطالعه گفتمان‌هایی است که در آن‌ها عملیات گفتمانی راهی به سوی تولید گفتمانی متفاوت و غیرمنتظره است.» (شعیری، ۱۳۹۶: ۴).

آنچه حائز اهمیت است این است که در رویکرد نشانه‌معناشناسی، بر خلاف نشانه‌شناسی کلاسیک و ساخت‌گرا، نشانه‌ها با کارکردهای تکراری به نشانه‌هایی با کارکردهای زیباشناختی تبدیل می‌شوند.

واژه گفتمان به معنای زبان و رای جمله است که مشتق از فعل «discourir» است و از جمله رویکردهای مفید برای تحلیل گفتمان، رویکرد نشانه-معناشناسی است که به بررسی مسیر و عوامل مدلول‌های معنادار می‌پردازد. در نشانه‌معناشناسی، روند چگونگی استحاله نشانه‌ها در معنا و ایجاد ارزش‌های متفاوت و نیز ارزیابی آنان در فرآیند گفتمان بررسی می‌شود (ضیغمی و سلمانی، ۱۳۹۸: ۷۸).

عناصر اصلی همه گفتمان‌ها را نشانه‌های کُنشی، شَوشی، بوشی و تنشی تشکیل می‌دهند. این نشانه‌ها در تعامل یا تقابل و یا در چالش با یکدیگر نظام‌های گفتمانی متفاوتی را به وجود می‌آورند.

نشانه معناشناسی کُنشی

هسته‌ی مرکزی گفتمان کُنش محور را کُنشی تشکیل می‌دهد که خود در خدمت تغییر وضعیت کُنش‌گران و همچنین معناست. البته کُنش جهت رسیدن به هدف خود یعنی تغییر معنا باید بتواند نظام مبادله‌ی ارزش را ایجاد نماید؛ یعنی کُنش به دنبال کسب ارزش یا قرار دادن آن در چرخه‌ی صحیح تعامل است. گفتمان‌های کُنش محور، در اغلب موارد بر اساس برنامه‌هایی مشخص و از قبل تعیین شده عمل می‌کنند. در این نوع گفتمان‌ها کُنش‌گر با نقصان یا بحران معنا مواجه است که برای رفع آن وارد عمل می‌شود (شعیری، ۱۳۹۵: ۲۲-۱۹).

نشانه معناشناسی شَوشی

فرآیند شَوشی گفتمان بیانگر نوعی شناخت گفتمانی است. در شناخت شَوشی گونه‌ای پدید می‌آید تحت عنوان زیست شناخت که تعیین‌کننده‌ی رابطه‌ی حساس بین انسان و شیء یا موضوع مورد نظر است. در همین رابطه است که ما دچار لذت و هیجان می‌شویم، به وجد می‌آییم و یا شدیداً تحت تأثیر قرار می‌گیریم. این نوع شناخت با "شُدن" شریک گفتمانی در ارتباط مستقیم است به

همین دلیل شناخت شوشی نامیده می‌شود. ارتباط مستقیم با شدن یعنی همه چیز را متعلق به حوزه ی حضور دانستن (شعیری، ۱۳۸۶: ۱۴۷). این نوع شناخت در فرآیند گفتمانی در مقابل شناخت برنامه محور قرار دارد. ضرب‌آهنگ نیز می‌تواند بیانگر فضایی حسی-ادراکی و شوشی شود که «موجب ایجاد حساسیت در شوش می‌شود. منظور از ضرب آهنگ، کندی یا شتابی است که می‌توان، در جریان حسی-ادراکی و در فضای تنشی، بر اساس آن رابطه ی بین شوش گر و شبه شیء سیالی را تعریف نمود.» (شعیری، ۱۳۹۶: ۱۰۱). نشانه شوشی حضوری است که بر اساس آن، تن سوژه به عنوان اصل پدیداری حضور، برای واکنش نسبت به دنیایی مهیا می‌شود که برای اولین بار تجربه می‌کند (شعیری، ۱۳۹۱: ۹۳).

نشانه-معناشناسی بوشی

رویکرد گفتمان نشانه-معناشناسی بوشی^۱ و عاطفی تعامل بین علم نشانه‌معناها و فلسفه را نشان می‌دهد. تاراستی^۲ جدیدترین نظام‌دهی را در این زمینه ارائه می‌دهد و در سال ۲۰۰۰ کتاب نشانه‌معناشناسی بوشی را به زبان انگلیسی منتشر می‌کند. در این رویکرد جدید به مطالعه نشانه‌ها، ارزش درونی آن‌ها و حرکتشان در نظام‌های بوشی گفتمان پرداخته می‌شود. این نظریه مفاهیمی چون دازاین و استعلاء^۳ را وارد حوزه نشانه‌معناشناسی می‌کند (شعیری و کریم‌نژاد، ۱۳۹۱: ۲۵). بنابراین، «نشانه‌معناشناسی بوشی، با آثار و دیدگاه‌های ابروتاراستی معرفی و تبیین گردید. مسأله اصلی این رویکرد احیای دوباره سوژه و نگاه سوپژکتیو است. فرضیه اصلی تاراستی این است که نشانه‌شناسی همیشه متمرکز بر آرای نشانه‌شناسان کلاسیک چون پیرس، سوسور، گرمس و دیگران نیست، بلکه در این رویکرد، سوژه استعلائی با حضور خویش در چرخه نشانه‌ای، سه نوع مهم نشانه تولید می‌کند: پیشا-دازاینی، نشانه دازاینی، نشانه پسا-دازاینی» (ایران‌زاده و دیگران، ۱۴۰۰: ۱۶).

در واقع، گفتمان بوشی محل حضور و به چالش کشیده شدن سوژه‌هایی است که پیوسته با تردید، نفی، برش، اضطراب حضور، شگفتی، تغییر ناگهانی و ناهنجاری بر ما هویدا می‌شوند. به همین دلیل، کنش گر بوشی همواره به واسطه ممکن‌ها معنادار می‌شود. امکان انتخاب برای سوژه بوشی تنها در صورتی میسر می‌شود که او در محتوای درونی خود درمورد خود و حضور خود به طور کیفی آگاه باشد. (شعیری، ۱۳۹۵: ۱۳۰). به عبارتی دیگر، «نظام بوشی فرآیندی را به وجود می‌آورد که سوژه را در رابطه‌ای نزدیک با حضور خود تحت تأثیر قرار می‌دهد و دیگر، فتح شیء ارزشی برای او معنی ندارد» (دانشگر و دیگران، ۱۴۰۰: ۷۱).

بنابراین؛ تاراستی در تحلیل معناشناسی بوشی بر این باور است: «در نشانه‌معناشناسی بوشی مفهوم دازاین اهمیت در خور توجهی دارد. کنش گر به دلیل احساس رضایت نداشتن از دازاین،

اقدام به ترک آن می‌کند و در مرحله جدیدی قرار می‌گیرد که تجربیات جدیدی کسب می‌کند و در انتها دوباره به سوس دازاین برمی‌گردد. در این راستا، تاراستی به مفهوم جدیدی به نام «استعلاء» اشاره می‌کند که این مفهوم جدالی بین بودن و نبودن است. در واقع، از نظر او در هر حرکت بوشی، استعلای حیاتی است» (کرباسی و دیگران، ۱۳۹۶: ۴۴).

تاراستی واژه دازاین را از هایدگر به امانت گرفته است. «دازاین به معنی دنیایی با نشانه‌های عینی است که رفته رفته به نشانه‌های روزمره تبدیل شده‌اند؛ شوش‌گر درون دازاین احساس خلأ و نقصان می‌کند و برای عبور از این خلأ، اولین گنش، همان نفی دازاین است» (شعیری، ۱۳۹۵: ۱۲۶).

هایدگر در تعریف دازاین می‌گوید: دازاین آن هستنده‌ای است که در ضمن هستن خود با هستی خود نسبتی از سر فهم دارد (هایدگر، ۱۳۸۸: ۱۶۹). اینجاست که هایدگر انسان را محل مشاهده هستی بیان می‌کند و آغاز هستی‌شناسی را در وجود انسانی که او آن را دازاین می‌نامد، جست‌وجو می‌کند. در دیدگاه هایدگر هستی انسان در برابر جهان هستی و سایر موجودات، حالت گشودگی دارد و سایر موجودات می‌توانند بر او ظاهر و آشکار شوند. به همین معناست که هایدگر هستی آدمی را یک هستی هرمونوتیکی می‌داند؛ یعنی به اشیا و امور اجازه آشکار شدن می‌دهد (مسعودی، ۱۳۸۶: ۴۷). به عبارت دیگر هایدگر برای شناخت جهان، «من» یا «فاعل شناسا» را در مقابل «جهان» یا «موضوع شناسایی» قرار نمی‌دهد، بلکه از مفهوم «در جهان بودن» استفاده می‌کند. در این نگاه جهان متعلق به شناسنده انسان نیست، بلکه شناسنده انسان متعلق به جهان است و در این تعلق، عمل فهم رخ می‌دهد (پالمر، ۱۳۷۷: ۱۹۹).

بنابراین بر اساس آراء هایدگر، هر بخش از حضور سوژه بوشی را می‌توان به یک چاله معنایی تشبیه کرد. بوش‌گر همواره در درون چاله‌ای قرار دارد که از ناحیه افعال مؤثر و یا وجهی تحت تأثیر قرار می‌گیرد. این افعال وجهی یا از ناحیه دیگران صادر می‌شوند یا اینکه از درون خود سوژه در هنگام تعامل با دیگران شکل می‌گیرند (شعیری، ۱۳۹۵: ۱۳۴).

نشانه-معناشناسی تنشی

«تنش» که آن را میزانی از انرژی و قدرت با دو ویژگی فشاره‌ای و گستره‌ای می‌دانیم، محور اصلی فرآیند گفتمانی را تشکیل می‌دهد. گاهی اوقات فضای تنشی؛ مقدمه شکل‌گیری فضای بوشی یا برعکس می‌شود. «فرآیند تنشی چیزی جز رابطه بین فشاره و گستره نیست. زیرا چنین رابطه‌ای بر دو محور قرار دارد: یکی محور فشاره که همان محور گونه‌های عاطفی است؛ دیگری محور گستره یا محور گونه‌های شناختی. به عبارت دیگر؛ در این رابطه عاملی با بنیان‌های حسی-ادراکی با دنیا در تعامل قرار می‌گیرد» (شعیری و وفاپی، ۱۳۸۸: ۴۰).

بنابراین در نظام تنش محور، معنا، بدون هیچ برنامه‌ی مشخصی امکان بروز می‌یابد. فضای تنشی در بُعد فشاره‌ای، از کمترین هیجان تا بالاترین هیجان ممکن است رشد یافته باشد. این همان چیزی است که زیلبرگ فاصله از هنجار نامیده است. هر امر معنادار یا در واقع هر "نشانه" ترکیبی از ظرفیت‌ها یا ابعاد فشاره‌ای-گستره‌ای است. فشاره ناظر به ساحت درونی، درون-ادراکی و معرف سطح محتواسست و گستره ناظر به ساحت بیرونی، برون-ادراکی و معرف سطح بیان است (fontanille,2006: 39-38).

از جمله طرحواره‌های حوزه‌گفتمان، طرحواره‌ی تنشی است. نظریه‌ی طرحواره‌ی تنشی اولین بار توسط نشانه‌شناس فرانسوی ژاک فونتنی و کلود زیلبرگ مطرح شد. ژاک فونتنی در این باره می‌نویسد: «طرحواره‌های گفتمانی جنبش‌های هدفمندی هستند به سوی بیشترین میزان تنش و احساس یا بالاترین حد گستره. این جنبش‌های متفاوت کاهش یا افزایش شدت تنش و احساس را با بیش‌ترین حد و کمترین میزان گستره‌ی شناختی ترکیب می‌کنند و بدین ترتیب چهارگونه جنبش هدفمند را متصور می‌شوند (fontanille,2006: 39-38).

بر این اساس، فونتنی چهار طرحواره‌ی متفاوت را برمی‌شمرد که عبارتند از: طرحواره‌ی صعود، طرحواره‌ی نزول، طرحواره‌ی افزایشی و کاهش‌ی. «این طرحواره دارای دو بُعد متفاوت است، یکی بُعد شدت عاطفی و دیگری بُعد گستره‌ی شناختی که می‌توان آن‌ها را بر دو محور (X) و (Y) فرض کرد. محور (X)، محوری کیفی است که نشان‌دهنده‌ی ویژگی‌ها و ارزش‌های عاطفی و درونه‌ای مدلول است. در واقع به شدت تنش و احساس ربط دارد؛ محور (Y)، محوری کمی است که نشان‌دهنده‌ی ویژگی‌ها و ارزش‌های شناختی و برونه‌ای است» (معین، ۱۳۸۸: ۸). این طرحواره معنا را طیفی و سیال می‌سازد. این دو بعد را همچون بردارهای دلالت پردازای می‌توان به شکل یک دستگاه مختصات تصویر کرد. بعد فشاره بردار عمودی (Y) و بعد گستره بردار افقی (X) این دستگاه مختصات است و فضای درونی که این دو بردار ساخته‌اند، محل نقاط هم‌پیوندی فشاره-گستره، -درون و بیرون محتوا-بیان است؛ فضای تنشی که در آنجا، ارزش نشانه-معنایی شکل می‌گیرد و دلالت مفصل بندی می‌شود (پاکتچی و همکاران، ۱۳۹۴: ۴۴).

تحلیل نشانه‌معناهای گفتمانی در خطبه اشباح

تحلیل نشانه‌های بوشی

در بخش اول خطبه؛ امام (ع) بر صفات الهی تأکید می‌ورزند. در حقیقت؛ گستره دانش بشری را نسبت به ذات الهی وسعت می‌بخشد از این رو همزمان با گسترش آگاهی مخاطب از اصواتی بهره می‌برد که شدت عاطفه درونی را به تصویر می‌کشد به همین ترتیب؛ فشاره و گستره به‌طور همزمان افزایش می‌یابند.

مرحله پیشا-دازاینی (از خودشناسی تا خدانشناسی)

خطبه اشباح با تأکید بر معرفت الهی آغاز می‌شود. از منظر نشانه-معناشناسی توصیف خداوند متعال با کنش‌هایی آغاز می‌شود که تنها مختص ذات مقدس الهی است. این کنش‌ها در مقابل عدم کنش مخلوقات در راستای اراده الهی قرار می‌گیرند تا مفهوم قدرت الهی در همان ابتدای خطبه برای مخاطب روشن گردد:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَفْرُهُ الْمَنْعُ وَالْجُمُودُ وَلَا يُكْدِيهِ الْإِعْطَاءُ وَالْجُودُ إِذْ كُلُّ مُعْطٍ مُنْتَقِصٍ سِوَاهُ وَكُلُّ مَانِعٍ مَذْمُومٌ مَا خَلَاهُ وَهُوَ الْمَنَّانُ بِفَوَائِدِ النِّعَمِ وَ عَوَائِدِ الْمَزِيدِ وَالْقَسِمِ عِيَالَهُ الْخَلَائِقُ ضَمِنَ أَرْزَاقَهُمْ وَقَدَّرَ أَقْوَامَهُمْ وَهَجَّ سَبِيلَ الرَّاعِبِينَ إِلَيْهِ وَالطَّالِبِينَ مَا لَدَيْهِ وَلَيْسَ بِمَا سُئِلَ بِاجْوَدَ مِنْهُ بِمَا لَمْ يُسْأَلْ» (نهج البلاغه: ۲۴۰):

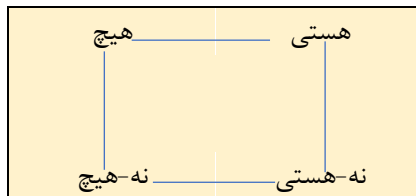
با توجه به ابتدای خطبه، نشانه‌های زبانی «إِذْ كُلُّ مُعْطٍ مُنْتَقِصٍ سِوَاهُ وَكُلُّ مَانِعٍ مَذْمُومٌ مَا خَلَاهُ» در بردارنده کنش ناقص و محدود بندگان است. این امر دلالت بر عدم کنش مخلوقات بدون خواست و اراده الهی است. نشانه‌های مذکور در تقابل با نشانه‌های زبانی «لَا يُكْدِيهِ الْإِعْطَاءُ وَالْجُودُ»، «هُوَ الْمَنَّانُ بِفَوَائِدِ النِّعَمِ وَ عَوَائِدِ الْمَزِيدِ» قرار می‌گیرند که در راستای کنش‌های الهی دلالت سخاوت و قدرت را برسانند. هم‌نشینی این واژگان در کلام امام (ع) دلالت بر این موضوع دارد که تا عنایت و سخاوت خداوند نباشد مخلوقات قادر به انجام هیچ کنشی نیستند. به عبارتی دیگر؛ با توجه به تقابل میان نقصان (منتقص-مذموم) و کمال (لَا يَفْرُهُ الْمَنْعُ وَالْجُمُودُ وَلَا يُكْدِيهِ الْإِعْطَاءُ وَالْجُودُ) درمی‌یابیم؛ در تعامل بین سوژه (انسان‌ها) و ابژه (صفات الهی)، سوژه تحت تأثیر ویژگی‌های صفات الهی قرار می‌گیرد و فرآیند معنا شکل می‌گیرد. چرا که؛ حضور ابژه، حضوری کمال یافته است و به همین دلیل، سوژه در مقابل آن تاب مقاومت را از دست می‌دهد و قادر به انجام هیچ نوع واکنش شناختی و منطقی نیست. از این‌رو، «منتقص» و «مذموم» نشانه‌هایی هستند که تنها مختص دنیای سوژه می‌باشند.

با توجه به مربع معناشناسی گرمس سخاوت الهی در تقابل با سخاوت مخلوقات قرار می‌گیرد. کنش‌هایی چون «ضَمِنَ أَرْزَاقَهُمْ»، «وَقَدَّرَ أَقْوَامَهُمْ» و «وَهَجَّ سَبِيلَ الرَّاعِبِينَ إِلَيْهِ وَالطَّالِبِينَ مَا لَدَيْهِ» دلالت بر مرحله پیشا-دازاینی مخلوقات الهی دارد یعنی سوژه‌ای که تنها در راستای اراده الهی می‌تواند دست به کنش بزند. امام (ع) ضمن تأکید بر صفات بی‌بدیل الهی، بر «هیچ بودن مخلوقات» مقابل ذات الهی تأکید می‌ورزند. «هیچ بودگی» سوژه بوشی در سایه لطف و عنایت و سخاوت خداوند به «هستی» تبدیل می‌شود.

مرحله پیشا-دازاینی ← هیچ‌بودگی ← سخاوت الهی ← هستی

این مفهوم با توجه به تضاد موجود میان «هیچ» و «هستی» خود را به مخاطب نشان می‌دهد تا شناخت او را نسبت به خداوند متعال گسترش دهد. از این طریق، از بخششی پرده برمی‌دارد که نظیرش را نمی‌توان در میان مخلوقات مشاهده کرد. نشانه‌های «منتقص»، «مذموم» در تقابل با ضمیر «ه» در «سواه و خَلاَه» قرار می‌گیرد تا ذات الهی مبراء از هرگونه قیاسی باشد. سوژه در این مرحله هنوز وارد دازاین نشده و حرکت استعلایی شکل نگرفته است. خود را در میان نشانه‌های ابژکتیو می‌بیند سپس به تهی بودن خود بدون ذات الهی پی می‌برد درست در اینجاست که سوژه از معنا تهی می‌شود و مرحله پیشا-دازاین شکل می‌گیرد.

در ادامه مفهوم «وَالرَّادِعُ أَناسِيَّ الأَبْصَارِ عَن أَنْ تَنَالَهُ أَوْ تُدْرِكَهُ» تأکیدی است بر مرحله پیشا-دازاینی مخلوقات، آن‌ها را جهت ورود به مراحل کمال الهی کنجکاو می‌سازد. در این مرحله از دیدگاه نشانه-معناشناسی فرآیند انفصال گفتمانی شکل گرفته است. لفظ «الرَّادِع» به معنای بازدارنده است اما در اینجا بر اساس کنش‌های «أَنْ تَنَالَهُ» و «تُدْرِكَهُ» مفهوم استعلائی ذات خداوند که در مرتبه‌ای قرار دارد دریافت می‌شود. به طوری که با چشم ظاهر یا باطن و شناخت محدود بشری قابل درک نیست. در عملیات انفصال گفتمانی با سه عنصر «او، غیر اکنون و غیر آنجا» مواجه می‌شویم. ژوزف کورتز^۱ فرآیند گفتمانی را اعمالی می‌داند که نتیجه تبانی بین سه عامل: «من»، «اینجا»، «اکنون» است. هرگاه این سه عامل حضور خود را در فرآیند گفتمان به ثبت برسانند، با نوعی حضور زنده گفته‌پرداز در جریان گفتمان مواجهیم که اتصال گفتمانی نامیده می‌شود؛ و هرگاه این سه عامل جای خود را به سه عامل دیگر یعنی «او»، «آنجا» و زمانی دیگر بدهند، جریان اتصال گفتمانی متوقف می‌شود و با جریان انفصال گفتمانی مواجه می‌شویم (Courtes, 1998: 52) بنابراین؛ در خطبه اشباح، در مرحله پیشا-دازاینی، نشانه‌های زبانی متناسب با معنای دریافتی قرار می‌گیرند. در نشانه‌های زبانی، مرحله پیشا-دازاینی سوژه بوشی با توجه به عملیات انفصال گفتمانی شکل گرفته است. سوژه‌ای که با مراحل کمال خود فاصله دارد و باید وارد دازاین شود، در مرحله «هیچ‌بودگی» و گسست گفتمانی قرار می‌گیرد. با توجه به آنچه بیان شد با مربع معنایی زیر مواجه می‌شویم:



¹ Courtes

در ادامه خطبه، مقدمات ورود سوژه به مراحل کمال با کاربرد جملات انشائی آغاز می‌شود. همانطور که ملاحظه می‌شود فعل امر «فَانظُرْ أَيُّهَا السَّائِلُ» از معنای اصلی خود خارج شده و در بردارنده غرض بلاغی تشبیه یا آگاه‌سازی مخاطب نسبت به شناخت خداوند است تا بدین ترتیب؛ خودشناسی وی حاصل شود. در اینجا سوژه در عملیات اتصال گفتمانی قرار می‌گیرد. «انسان به واسطه ساختار وجودی خود، از یک منظر و موقعیت و با شیوه خاص یا به عرصه فهم و شناخت می‌گذارد؛ اما در مرحله شناخت می‌تواند در تعامل با نشانه‌ها به فهمی جدید دست یابد» (هایدگر، ۱۳۸۸: ۱۹۵). در واقع آگاه‌سازی مخاطب او را در مسیر کمال و هستی خویش قرار می‌دهد:

«فَانظُرْ أَيُّهَا السَّائِلُ فَمَا ذَلِكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَأَنْتُمْ بِهِ وَاسْتَصْبِي بُنُورَ هِدَايَتِهِ وَمَا كَلَّفَكَ الشَّيْطَانُ عِلْمَهُ مِمَّا لَيْسَ فِي الْكِتَابِ عَلَيْكَ فَرُضُهُ وَلَا فِي سُنَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنْمَةِ الْهُدَى أَثَرُهُ فَكُلِّ عِلْمَهُ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَإِنَّ ذَلِكَ مُنْتَهَى حَقِّ اللَّهِ عَلَيْكَ» (نهج‌البلاغه: ۲۴۲).

شایان توجه است هنگامی که بحث از صفات الهی به میان می‌آید، متن اثر به تضاد و پارادوکس‌هایی آراسته شده که از دیدگاه نقدهای معاصر از نشانه‌های ادبیت والای اثر ادبی بوده و حضور این آرایه‌ها در هنگام بیان موضوعات خاص پرده از شگفتی و اهمیت موضوع برمی‌دارد (میراحمدی و دیگران، ۱۳۹۴: ۲۵۰).

در این مرحله سوژه بوشی به چالش کشیده می‌شود و فرآیند نقصان معنا روشن می‌شود: «فَمَا ذَلِكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَأَنْتُمْ بِهِ وَاسْتَصْبِي بُنُورَ هِدَايَتِهِ وَمَا كَلَّفَكَ الشَّيْطَانُ عِلْمَهُ» (نهج‌البلاغه: ۲۴۲). منظور از نقصان معنا در این قسمت از خطبه این است که شناخت بشر در مقابل ذات لامنتاهی الهی محدود و ناقص است و سوژه در راستای رفع این نقصان باید از کتاب مقدس الهی و اهل بیت علیهم السلام الهام بگیرد تا بتواند از شر شیطان دور شود. به عبارتی دیگر؛ شناخت محدود بشری که از منظر نشانه‌معناشناسی، نقصان است تنها با مراجعه به دو منبع فوق کامل می‌شود. از دیدگاه نشانه‌معناشناسی «وضعیت بوشی را می‌توان به موقعیتی تشبیه کرد که نقصان و کمال در چالش با یکدیگر قرار می‌گیرند. سوژه زمانی با نقصان مواجه می‌شود که با میزانی از مقاومت، از ناحیه دنیایی یا کنش‌گرانی دیگر، در برابر حضور خود مواجه می‌شود» (شعیری، ۱۳۹۵: ۱۲۹). در حقیقت منظور از مقاومت، وجود شیطان است که در تلاش است مانعی میان خداوند متعال و شناخت مخلوقات ایجاد کند: «وَمَا كَلَّفَكَ الشَّيْطَانُ عِلْمَهُ مِمَّا لَيْسَ فِي الْكِتَابِ عَلَيْكَ فَرُضُهُ وَلَا فِي سُنَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنْمَةِ الْهُدَى أَثَرُهُ». تا زمانی که سوژه از کتاب مقدس الهی و فرستادگان الهی استمداد نطلبد، از نقصان نجات نمی‌یابد و هیچ‌گاه در مسیر کمال و استعلاء قرار نمی‌گیرد. کمال طلبی مخلوقات بشری در صورتی که در راستای شناخت خداوند و دوری از شیطان باشد منجر به تغییر دازاین در جهت رشد او می‌شود.

اگر سوژه موفق به عبور از این نقصان شود در نقطه مقابل نقصان که نوعی کمال است قرار می‌گیرد. همانطور که در کلام امام (ع) به آن اشاره شده است: «فَكَلِّ عِلْمَهُ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَإِنَّ ذَلِكَ مُنْتَهَى حَقِّ اللَّهِ عَلَيْكَ» (نهج‌البلاغه: ۲۴۲). باز هم در وضعیت ثبات نهایی قرار نمی‌گیرد؛ چرا که شرایط کمال یافته با مقاومتی جدید از ناحیه بیرون (شیطان) مواجه می‌شود.

در ادامه؛ امام (ع) نقصان (ناتوانی بشر از درک عمیق خداوند) را در مقابل اطمینان حضور خداوند متعال یا اطمینان معنا قرار می‌دهد. این اطمینان از حضور خداوند منجر به نوعی تشویش در سوژه می‌شود. از دیدگاه نشانه‌معناشناسی، این حالت را گرمس «در هم تنیدگی سوژه با دنیایی» که در آن قرار گرفته است می‌داند (گرمس، ۱۹۸۷: ۳۳).

«فَأَقْتَصِرْ عَلَى ذَلِكَ وَ لَا تُقَدِّرْ عَظَمَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ فَتَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ» (نهج‌البلاغه:

۲۴۲). همانطور که اشاره شد نشانه‌های «فاقتصر علی ذلک» و «فتکون من الهالکین» منجر به نوعی تشویش در سوژه می‌شوند و مقدمات عبور او را از مرحله پیشدادزاینی به مرحله دازاینی فراهم می‌سازد.

مرحله دازاینی (از نقصان تا کمال)

«وَأَعْلَمُ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَعْنَاهُمْ عَنِ افْتِحَامِ السُّدَدِ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْغُيُوبِ، الْإِقْرَارُ بِجُمْلَةٍ مَا جَهِلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ الْمَخْجُوبِ فَمَدَحَ اللَّهُ تَعَالَى اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنْ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْمًا، وَسَمَّى تَرْكَهُمُ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ يُكَلِّفُهُمُ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ رُسُوخًا» (نهج‌البلاغه: ۲۴۲). یکی از مهم‌ترین مواردی که در بحث نشانه‌معناشناسی بوشی مطرح است، تلاش سوژه برای عبور از وضعیت سلبی به وضعیت ایجابی است تا پس از سلب خود به گونه‌ای خود را بازیابی نموده و به موقعیت ایجابی که می‌تواند سبب استعلای او شود، دست یابد. در حقیقت؛ سوژه برای دور شدن از گمراهی توسط شیطان که به نوعی وضعیتی سلبی محسوب می‌شود؛ در تقابل با راسخان علم قرار می‌گیرد و همین امر؛ مقدمات خروج وی از مرحله پیشدادزاینی را به مرحله دازاینی فراهم می‌سازد. با توجه به آنچه بیان شد، می‌توان فرآیند بوشی را در طرحواره زیر نشان داد:

فرآیند بوشی = نقصان معنا ← وجود شیطان + اختلال در محدودیت

عقل بشری در راستای شناخت الهی

با توجه به طرحواره فوق درمی‌یابیم؛ امام (ع) پیروی از فرامین شیطان را نقصان در تکامل عقل بشری معرفی می‌کند. با توجه به نشانه‌های «فَمَدَحَ اللَّهُ تَعَالَى اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنْ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْمًا»؛ نقصان عقل بشری مانع از شناخت خداوند می‌شود. در واقع؛ آگاه بودن سوژه به خود، یعنی همان تردید و اضطرابی که سوژه را رها نمی‌کند. به همین سبب، تردید مبنای نفی یک رابطه با ایزه ارزشی قرار می‌گیرد تا جایی که سوژه را علیه وضعیت موجود تحت تأثیر قرار می‌دهد. در این

قسمت از خطبه؛ شوش‌گر با توصیف سوژه‌هایی که خداوند را مساوی با مخلوقات می‌پندارند در وضعیت سلبی حضور قرار می‌گیرد و پس از خروج از این وضعیت، وارد وضعیتی ایجابی می‌شود. «سوژه بوشی پس از عبور از جریان سلبی می‌تواند به ایجاب برسد ولی هیچ ایجابی برای او پایدار و قطعی نیست چرا که حضور او همواره بر اساس موقعیتی بوشی تعیین می‌گردد» (شعیری، ۱۳۹۵: ۱۲۹): «لم یعقد غیب ضمیره علی معرفتک، ولم یباشر قلبه بأنه لا ندَّ لک، وکأنه لم یسمع تبرؤ التابعین من المتبوعین» (نهج البلاغه: ۲۴۶).

عصیان سوژه بوشی چیزی جز عصیان علیه خود نیست، این یعنی خود در مقابل تن خود. یکی از کارکردهای مهم نظام بوشی چالش خود با خود و یا خود با تن خود است: «کذب العادلون بک، إذ شَبَّهوک بأصنامهم وخلق حلیة المخلوقین بأوهامهم، وجزاوک تجزئة الجسّمات بخواطرهم، وقَدروک علی الخلقة القوی، بقرائح عقولهم وأشهد أنّ من ساواک بشيء من خلقک فقد عدل بک» (نهج البلاغه: ۲۴۱). در اینجا سوژه بوشی به نفی دازایی می‌پردازد که در آن مخلوقات برای خداوند شبیه قائل می‌شوند و آن را دارای اجزائی می‌دانند در چنین حالتی سوژه به کفر نزدیک می‌شود و برای اجتناب از آن وضعیت، به نفی دازاین روی می‌آورد. نفی، اولین حرکت استعلایی شوش‌گر محسوب می‌شود. نشانه‌هایی چون «شَبَّهوک بأصنامهم، جزووک تجزئة الجسّمات، قَدرووک علی الخلقة و من ساواک بشيء من خلقک» معنای خود را از دست می‌دهند.

تحلیل نشانه‌های تنشی

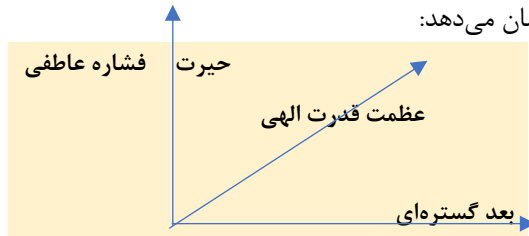
در قسمتی از خطبه اشباح، امام (ع) به توصیف بُعد دیگری از آفرینش خداوند، یعنی آسمان‌ها اشاره دارند. از منظر نشانه‌معناشناسی، هرگاه نشانه‌ها بیان‌گر دو بُعد شناختی و عاطفی باشند، گفتمان سیر تنشی را طی می‌کند. از آنجایی که؛ آفرینش تمامی مخلوقات خداوند منجر به شگفتی و حیرت گفته‌یاب (مخاطب) می‌شود. در چنین حالتی دو بُعد شناختی و عاطفی در بستر گفتمانی در نوسان با هم قرار می‌گیرند یا هر دو بطور همزمان رو به افزایش و کاهشند یا یک محور در این افزایش و کاهش در تقابل با دیگری قرار می‌گیرد.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود؛ گفتمان این قسمت با عملیات گسست گفتمانی آغاز می‌شود. زمانی که گفته‌پرداز قصد افزایش یا کاهش عاطفه و هیجان گفته‌یاب (مخاطب) را داشته باشد رویکرد گسست گفتمانی، پررنگ‌تر می‌شود:

«وَفَتَقَ بَعْدَ الْإِرْتِنَاقِ صَوَامِتَ أَبْوَابِهَا، وَأَقَامَ رَصْدًا مِنَ الشُّهُبِ النَّوَاقِبِ عَلَى نِقَائِمِهَا وَأَمْسَكَهَا مِنْ أَنْ تَمُورَ فِي خَرْقِ الْهَوَاءِ بِأَيْدِهِ، وَأَمْرَهَا أَنْ تَقِفَ مُسْتَنْلِمَةً لِأَمْرِهِ، وَجَعَلَ شَمْسَهَا آيَةً مُبْصِرَةً لِنَهَارِهَا، وَقَمَرَهَا آيَةً

مُحَوَّةٌ مِنْ لَيْلِهَا، وَأَجْرَاهُمَا فِي مَنَاقِلٍ جَزَاهُمَا وَقَدَّرَ سَيْرُهُمَا فِي مَدَارِجٍ دَرَجَتَهُمَا لِيُمَيِّزَ بَيْنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بِهَيْمَا» (نهج البلاغه: ۲۵۰).

بنابر آنچه گفته شد؛ هر چه بر وسعت گستره‌ها افزوده می‌شود، فشارهای عاطفی نیز در اوج قرار می‌گیرند. «فَتَقَّ صَوَامَتَ أَبَوَاهُمَا»، «أَقَامَ رَصْدًا مِنَ الشُّهْبِ»، «أَمَسَكَهَا مِنْ أَنْ تَمُورَ»، «أَمَرَهَا مُسْتَسْلِمَةً لِأُمِّهَا» همه این نشانه‌ها بیان‌گر قدرت و عظمت الهی در بسط مکانی آفرینش و گستردگی حرکت است. امام (ع) با فرآیند گسست گفتمانی، توجه گفته‌یاب را نسبت به گستره نامتناهی هستی برمی‌انگیزد. افزایش بُعدشناختی، بُعدعاطفی را نیز افزایش داده است: «جَعَلَ شَمْسَهَا آيَةً مَبْصُرَةً لِنَهَارِهَا وَقَمَرَهَا آيَةً مَحْوَةَ مِنْ لَيْلِهَا». بنابراین؛ دو جریان عاطفی و شناختی (درونه‌ها و برونه‌ها) در تعامل با یکدیگر قرار می‌گیرند و بدین ترتیب؛ فرآیند تنشی سخن تحقق می‌یابد. محور زیر به خوبی این فرآیند را نشان می‌دهد:



(۱) طرحواره افزایشی آفرینش آسمان‌ها

این محور نشان‌دهنده رشد یکسان گونه شناختی و عاطفی است. به همین دلیل رابطه‌ای که به دست می‌آید هم‌سو نامیده می‌شود. به عبارت دیگر؛ به همان میزان که عناصر کیفی رشد می‌یابند، عناصر کمی اوج می‌گیرند. از این رابطه هم‌سو، منحنی افزایشی شکل می‌گیرد. امام (ع) مخاطب را در جریان عظمت الهی و شگفتی‌های آفرینش قرار می‌دهد و بدین ترتیب؛ بر شدت هیجان مخاطب افزوده می‌شود و از دیدگاه نشانه‌معناشناسی، گفتمان تنشی شکل می‌گیرد. در گفتمان‌های تنشی؛ ضرب‌آهنگ از نقش به‌سزایی برخوردار است؛ زیرا «در صورتی که ضرب‌آهنگ حاکم بر فضای تنشی، آهنگی کند باشد، ما با برجستگی‌های شیء حاضر مواجه می‌شویم. یعنی اینکه کندی ضرب‌آهنگ، برجستگی‌های شیء را در فضای حسی-ادراکی به نمایش می‌گذارد. اما اگر ضرب‌آهنگ تند یا شتاب‌زده باشد، شیئی که با آن مواجهیم، تثبیت می‌گردد» (شعیری، ۱۳۹۶: ۱۰۱).

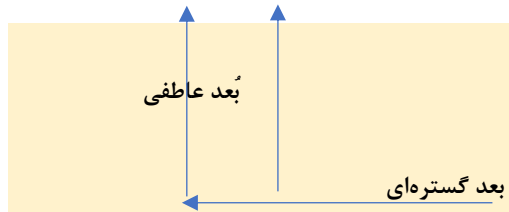
با بررسی این عبارت در می‌یابیم اکثر حروف به‌کار رفته؛ از نوع حروف مجهور هستند و همین امر بر شدت ضرب‌آهنگ افزوده است و به همین دلیل؛ بُعد فشاره‌ای که همان عواطف و هیجانات هستند درون مخاطب شدت می‌یابد. در واقع؛ نشانه‌های تنشی مذکور دلالت بر تثبیت قدرت و عظمت خالق هستی دارند. بنابر آنچه گفته شد؛ شناخت کیفی یا گستره‌ای این گفتمان به دلیل وضعیت هیجانی و عاطفی به شناختی هستی محور تبدیل می‌شود. این نوع شناخت بالاترین مرتبه

شناختی محسوب می‌شود؛ چرا که مخاطب را به اوج وضعیت حسی-ادراکی می‌رساند. در جریان چنین شناختی، نه تنها سوژه و ابژه در تعامل با هم قرار نمی‌گیرند بلکه در هم ذوب می‌شوند. پس در این فرآیند، فشارهای عاطفی هم‌زمان با گستره‌های عاطفی قدرت می‌گیرند و راه صعود یا اوج را می‌پیمایند؛ یعنی این که هر چه بر قدرت فشارها افزوده شود، به همان میزان بر قدرت گستره‌ها افزوده می‌گردد و بالا رفتن قدرت یکی سبب کاهش یا افت دیگری نمی‌شود؛ به عبارت دیگر، هیجانات و منطق شناختی پا به پای یکدیگر پیش می‌روند و رشد فشارها با رشد گستره‌ها همراه است.

در ادامه؛ امام (ع)، با عملیات پیوست گفتمانی به آفرینش فرشتگان الهی اشاره می‌کنند: «وَرَاءَ ذَلِكَ الرَّجِيحِ الَّذِي تَسْتَكُّ مِنْهُ الْأَسْمَاعُ سُبْحَاتُ نُورٍ تَرْدَعُ الْأَبْصَارَ عَنْ بُلُوغِهَا فَتَقِفُ خَاسِئَةً عَلَى حُدُودِهَا، وَأَنْشَأَهُمْ عَلَى صُورٍ مُخْتَلِفَاتٍ وَأَقْدَارٍ مُتَفَاوِتَاتٍ "أُولَى أَجْنِحَةٍ" تُسَبِّحُ جَلَالَ عَزَّتِهِ لَا يَنْتَحِلُونَ مَا ظَهَرَ فِي الْخَلْقِ مِنْ صُنْعِهِ» (نهج البلاغه: ۲۵۲).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود؛ تعداد حروفی که دلالت بر «جهر» دارند بیش‌تر از حروف «همس» است و همین امر ضرب‌آهنگ سخن را افزایش می‌دهد. بنابراین در گفته‌یاب نسبت به آفرینش بی‌بدیل فرشتگان نوعی تنش ناشی از شگفتی شکل می‌گیرد و بدین ترتیب؛ بُعد فشارهای گفتمان صعودی می‌شود اما نشانه‌هایی از قبیل: «تستک منه الأسماع»، «تردع الأبصار»، «خاسئة على حدودها» دلالت بر عدم گنش شنوایی، بینایی و توانایی دارند. به عبارتی دیگر؛ از دست دادن حس شنوایی و بینایی و هم‌چنین ناتوان شدن بیان‌گر محدود شدن بُعد شناختی می‌باشد از این رو؛ بعد گستره‌ای محدود می‌شود. در نتیجه فضای تنشی حاکم بر این قسمت از گفتمان، فرآیند تنشی‌ای را به تصویر می‌کشد که در آن بُعد عاطفی رو به افزایش و بُعد شناختی رو به کاهش است. از منظر نشانه‌معناشناسی در چنین حالتی با طرحواره صعودی فرآیند تنشی مواجه می‌شویم «فرآیند شدت فشار عاطفی و کاهش گستره شناختی را نشان می‌دهد» (fontanille, 2006: 111).

در این گفتمان، بُعد فشارهای بر هیجان شدید و غیرمنتظره‌ای دلالت دارد که مربوط به دنیای سوژه (انسان‌ها) است و منجر به «تکان از درون» که نتیجه دریافتی زیبایی شناختی است، می‌شود و منشأ آن برخورد سوژه (انسان) و ابژه (فرشتگان) با یکدیگر است. به عقیده گرمس، «تکان از درون، حاصل فرآیندی است که در دنیای عینی شروع می‌شود، اما به باز نمودی انتزاعی و غیرعینی (فرشتگان) تبدیل می‌شود و سبب عبور سوژه از دنیای طبیعی به دنیای فراطبیعی می‌گردد» (گرمس، ۱۳۸۹: ۲۷).

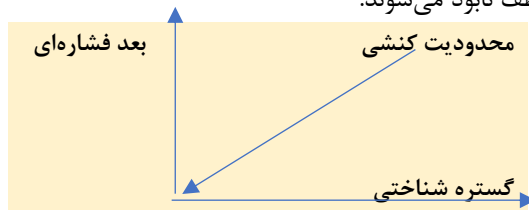


۲) طرحواره صعودی آفرینش فرشتگان

طرحواره فوق؛ اوج حضور عاطفی یا فشاره بالا را نشان می‌دهد. در این مرحله، تمام عناصر و نشانه‌های موجود به شکلی عمل می‌کنند که خواننده را به سوی آنچه نقطه اوج نامیده می‌شود، هدایت کنند. این نقطه عاطفی که خود بر نشانه‌معناهای گستره‌ای تکیه دارد، به نحوی بسیار فشرده معرف همه جریاناتی است که گفتمان قبل از ارائه آن را در برداشته است.

بعد از آفرینش آسمان‌ها و فرشتگان، امام (ع) به توصیف زمین اشاره دارند: «وَدَلَّ مُسْتَخْدِيًا إِذْ تَمَعَّتْ عَلَيْهِ يَكْوَاهِلُهَا فَأَصْبَحَ بَعْدَ اصْطِحَابِ أَمْوَاجِهِ سَاجِيًا مَقْهُورًا وَفِي حَكْمَةِ الدَّلِّ مُنْقَادًا أَسِيرًا وَ سَكَتِ الْأَرْضِ مَدْحُوَّةً فِي جَهِّ تَبَارِهِ وَرَدَّتْ مِنْ نُخُوَّةِ بَأْوِهِ وَاعْتِلَانِهِ وَ شُمُوحِ أَنْفِهِ وَسُمُوحِ غُلُوَائِهِ وَكَعَمْتِهِ عَلَى كَطَلَةِ جَرِيَّتِهِ فَهَمَدَ بَعْدَ نَزْفَاتِهِ وَلَبَدَ بَعْدَ زَيْفَانٍ وَتَبَاتِهِ» (نهج البلاغه: ۲۵۸).

در این گفتمان، نشانه‌های «دَلَّ مُسْتَخْدِيًا، سَاجِيًا مَقْهُورًا، مُنْقَادًا أَسِيرًا، سَكَتِ الْأَرْضِ، وَرَدَّتْ مِنْ نُخُوَّةِ» دلالت بر کاهش بُعد شناختی دارند به عبارتی دیگر؛ کنش زمین محدود می‌شود: تسلیم، ساکن و مطیع می‌گردد. همزمان با کاهش گستره، هیجانات عاطفی هم کاهش می‌یابند و گفتمان تنشی با طرحواره کاهشی شکل می‌گیرد. این گفتمان از نوع نوسانی است. ما با گفتمانی مواجهیم که در دل خود جریان تولید را دارد. به عبارت دیگر؛ با تولید دوگانه روبه‌رویم. از یک سو، گفتمانی با عنوان «وصف زمین» تولید شده و از سوی دیگر زمین در دل خود تولیدی از «اطاعت‌پذیری تمام مخلوقات از خالق هستی» دارد. هر پدیده‌ای را خداوند عزوجل می‌آفریند در مقلبل ذات خداوند، توان انجام هیچ کنشی را ندارد و همین امر بعد شناختی را کاهش می‌دهد و در بُعد فشاره‌ای، تمامی هیجانات و عواطف نابود می‌شوند.



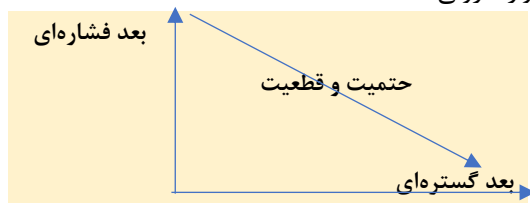
۳) طرحواره کاهشی آفرینش زمین

در این طرحواره خواننده با کاهش هم‌زمان فشار بر روی محور عاطفی و کاهش گستره شناختی روبرو است. در این فرآیند، به همان اندازه که از قدرت و اهمیت فشاره‌ها کاسته می‌شود، گستره‌ها نیز قدرت و اهمیت خود را از دست می‌دهند. در این نوع گفتمان، گفته‌خوان با مجموعه‌ای از

فرارزش‌ها مواجه می‌شود که در انتظار قدرت یافتن فشاره و گستره است تا جایی که بتواند نظام ارزشی آفرینش را بازنمایی کند.

امام (ع) ضمن اشاره به پدیده‌های آفرینش به این موضوع تأکید می‌کند؛ هر آنچه آفریده شده است به حال خود رها نگاشته، حتی کوچکترین پدیده‌های هستی از عنایت الهی دور نمی‌مانند: «وَفَسَّحَ بَيْنَ الْجَوِّ وَبَيْنِهَا، وَأَعَدَّ الْهَوَاءَ مُتَنَسِّمًا لِسَاكِنِهَا، وَأَخْرَجَ إِلَيْهَا أَهْلَهَا عَلَى تَمَامٍ مَرَافِقِهَا. ثُمَّ لَمْ يَدَعْ جُرُزُ الْأَرْضِ الَّتِي تَقْصُرُ مِياهِ الْعُيُونِ عَنْ رَوَابِيهَا، وَلَا تَحْدُ جَدَاوِلُ الْأَنْهَارِ ذَرِيعَةً إِلَى بُلُوغِهَا» (نهج البلاغه: ۲۵۸).

در این عبارت، گفتمان همچنان در فرآیند گسست جریان دارد. با بررسی دو بُعد شناختی و عاطفی در می‌یابیم؛ أفعال «فَسَّحَ/ أَعَدَّ/ أَخْرَجَ» از نظر صیغه و زمان صرفی بر زمان گذشته و از نظر بافت و سیاق کلام، زمان حال و آینده را نیز در بر می‌گیرند. اما برخلاف دیدگاه برخی از علمای بلاغت، از هیچ‌یک از دو دلالت صرف نظر نمی‌کنیم؛ چرا که اگر منظور تنها دلالت سیاقی فعل باشد قطعاً از تعبیر «بِفَسْحٍ، يَعِدُّ وَ يُخْرِجُ» استفاده می‌شود. از طرفی، با توجه به قرینه، نمی‌توان گفت این أفعال بر زمان گذشته‌ای دلالت دارند که به وقوع پیوسته و اکنون سپری شده است، بلکه باید هر دو بُعد صرفی و سیاقی آن را مدنظر قرار داد؛ زیرا «فَسَّحَ/ أَعَدَّ/ أَخْرَجَ» شامل زمان حالی که متضمن دلالت فعل ماضی است می‌باشند و قطعیت و حتمیت وقوع فعل را می‌رسانند. امام (ع) أفعال را بدین صورت آورده‌اند تا مفهوم قطعیت را انتقال دهند تا گفته‌یاب هیچ‌گونه شک و تردیدی نسبت به وقوع آن نداشته باشد. بنابراین بُعد شناختی در مخاطب تقویت می‌شود. اما اگر بخواهیم بُعد عاطفی گفتمان مذکور را بررسی کنیم هر چه بر بعد شناختی افزوده می‌شود از بُعد عاطفی آن کاسته می‌شود و این نوع نوسان میان افزایش گستره و کاهش فشاره، از منظر نشانه‌معناشناسی بیان‌گر گفتمان تنشی با طرحواره نزولی است:



۴) طرحواره نزولی ثبات در آفرینش پدیده‌ها

در این حالت خواننده با کاهش فشار عاطفی و گسترش شناختی روبرو است. این طرحواره فرآیندی را نشان می‌دهد که در آن حرکت از تکانه عاطفی بسیار بالا به طرف وسعت معنایی است. این گستره معنایی را می‌توان همان گستره شناختی در نظر گرفت که دلالت بر ثبات آفرینش دارد.

از فضاهای گفتمانی تا معنای استعلائی

در قسمت پایانی خطبه اشباح شاهد مناجات حضرت علی (ع) با خداوند متعال هستیم. با خوانش آن درمی‌یابیم؛ گفتمان از نشانه‌های بوشی و تنش‌ی فراتر می‌رود. نشانه‌ها تا جایی پیش می‌روند که گفتمان به خلسه تبدیل می‌شود. به عبارتی دیگر؛ «من» متکلم به «من» استعلائی بدل می‌شود و عبارتهای عرفانی به اوج حضور و معنا می‌رسند. در واقع گفتمان تنش‌ی که مبتنی بر نوسان و تقابلات معنایی است مقدمه‌ای می‌شود برای تبیین گفتمان عرفانی: «اللهم أنت أهل الوصف الجمیل، والتعداد الكثير، إن تؤمل فخيرُ مأمول وإن تُرج فخيرُ مرجو» (نهج البلاغه: ۲۶۶).

در این عبارت؛ گفتگوی بین مخلوق و خالق با توجه به عملیات پیوست گفتمانی آغاز می‌شود. در عملیات پیوست گفتمانی حضور پدیداری نقش ویژه‌ای ایفا می‌کند. همان‌طور که ملاحظه می‌شود؛ جواب‌های شرط هر دو به‌صورت جمله اسمیه آغاز شده‌اند و از آن‌جایی که یکی از دلالت‌های جمله اسمیه ثبات و استمرار است این امر در «خیری» که به خداوند متعال نسبت داده می‌شود صدق می‌کند: «فَخيرُ مأمول / فخيرُ مرجو». دو نشانه «مأمول» و «مرجو» از نوع نشانه‌های شوشی هستند که وقتی به مخلوقات نسبت داده شوند از «شوش یا شدن» فراتر نمی‌روند اما همین‌که درمورد خالق هستی بکار می‌روند فراشوشی می‌شوند. البته ناگفته نماند که هم‌نشینی واژگانی از قبیل «الوصف الجمیل» و «التعداد الكثير» از دیگر نشانه‌های شوشی هستند که این گفتمان را به نیایشی عرفانه تبدیل کرده‌اند. در این عبارت؛ «من متکلم» در تقابل با «أنت استعلائی» قرار می‌گیرد تا معنای «بندگی مخلوقات» شکل بگیرد.

نتیجه

اگر بخواهیم فرآیند گذر نشانه‌ها را در خطبه اشباح بررسی کنیم به این نتیجه می‌رسیم که از ابتدای خطبه اشباح تا انتهای آن با سه فضای گفتمانی مواجه می‌شویم: فضای نخست، فضای توصیف صفات الهی است. فضای دوم، فضای توصیف مخلوقات الهی است از آسمان‌ها و فرشتگان گرفته تا آفرینش زمین. فضای سوم متعلق به نیایش با خداوند متعال است. در فضای نخست، همه عناصر گفتمانی در خدمت ویژگی‌های بی‌بدیل الهی و تحقق کنش مخلوقات در راستای خواست الهی است و بیان اینکه حقیقتی فراتر از خداوند وجود ندارد. در این فضا، گفته‌یاب در رابطه عینی با ابژه (صفات خداوند) قرار می‌گیرد. در فضای دوم، آفرینش پدیده‌ها، جلوه دیداری هستی محور را به تصویر می‌کشند و کارکردی شمایی پیدا می‌کنند. در فضای سوم که نیایش امام (ع) با خداوند آغاز می‌شود. هم‌زمان با عملیات پیوست گفتمانی، «من متکلم» با هستی حضور «أنت = خداوند» یکی می‌شوند و استحاله معنایی رخ می‌دهد؛ مرزها و فاصله‌ها میان خالق و مخلوق حذف می‌شوند و در نتیجه حضور به وضعیت ایجابی یعنی استعلای حضور می‌رسد.

در این گفتمان، سوژه برای عبور از وضعیت سلبی به وضعیت ایجابی دازاین از نشانه‌معناهای تنش‌ی عبور می‌کند. در گفتمان تنش‌ی دریافتیم؛ نشانه‌های تنش‌ی با ایجاد طرحواره‌های افزایشی، کاهش‌ی و صعودی در کلام امام (ع) به شگفتی مخاطب در مقابل پدیده‌های هستی دامن می‌زنند. به طوری که سوژه بوشی در تقابل میان نقصان و کمال در پی رفع نقصان برمی‌آید و معنا شکل می‌گیرد. درست در همین زمان است که وضعیت ایجابی و استعلائی که همان حضور ذات مقدس الهی است شکل می‌گیرد.

منابع

- ابن میثم بحرانی، کمال‌الدین. (۱۳۸۹). شرح نهج‌البلاغه (قربان‌علی محمدی مقدم، و علی‌اصغر نوایی یحیی‌زاده، مترجمان). بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- بابک معین، مرتضی. (۱۳۸۸). خوانش گفتمان کاریکاتور بر اساس طرحواره تنش‌ی. پژوهشنامه فرهنگستان هنر، (۱۴)، ۷-۲۲. <http://noo.rs/9vqCb>
- پاکتچی، احمد، شعیری، حمیدرضا، و رهنما، هادی. (۱۳۹۴). تحلیل فرآیندهای گفتمانی در سوره «قارعه» با تکیه بر نشانه‌شناسی تنش‌ی. جستارهای زبانی، ۶(۴)، ۳۹-۶۸. <https://lrr.modares.ac.ir/article-14-4197-fa.html>
- پالمر، ریچارد. (۱۳۷۷). علم هرمنوتیک (محمد سعید حنایی کاشانی، مترجم). هرمس.
- دانشگرو، آذر، و رحمتیان، لیلا. (۱۳۹۹). واکاوی گفتمان بوشی گرمس در رمان «پیکر فرهاد» عباس معروفی. فصلنامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی، ۱۲(۴۶)، ۱۳-۳۴. [10.30495/dk.2020.679748](https://doi.org/10.30495/dk.2020.679748)
- درپر، مریم. (۱۳۹۵). سبک‌شناسی نشانه معنایی؛ سبک بوشی حضور در داستان کودکان «کلاغ سفید». جستارهای زبانی، ۸(۴)، ۲۷-۴۶. <https://lrr.modares.ac.ir/article-14-6882-fa.html>
- سلیمی، زهرا، و انصاری، نرگس. (۱۳۹۹). بررسی کیفیت ترجمه نهج‌البلاغه مبتنی بر الگوی نقش‌گرای هاوس (مطالعه موردی ترجمه علامه جعفری و شهیدی از خطبه اشباح). پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی، ۱۰(۲۳)، ۲۰۹-۲۳۶. [10.22054/rctall.2020.55265.1505](https://doi.org/10.22054/rctall.2020.55265.1505)
- شعیری، حمیدرضا. (۱۳۸۱). مبانی معناشناسی نوین. سمت.
- شعیری، حمیدرضا. (۱۳۸۶). رابطه‌ی نشانه‌شناسی با پدیدارشناسی با نمونه‌ای تحلیلی از گفتمان ادبی هنری. ادب‌پژوهی، ۲(۳)، ۶۱-۸۱. [20.1001.1.17358027.1386.2.3.3.7](https://doi.org/10.21001/1.17358027.1386.2.3.3.7)
- شعیری، حمیدرضا. (۱۳۹۱). نشانه-معناشناسی دیداری: نظریه و تحلیل گفتمان هنری. سخن.
- شعیری، حمیدرضا. (۱۳۹۵). نشانه-معناشناسی ادبیات. انتشارات دانشگاه تربیت مدرس.
- شعیری، حمیدرضا. (۱۳۹۶). تجزیه و تحلیل نشانه-معناشناختی گفتمان (چاپ ششم). سمت.
- شعیری، حمیدرضا، و کریم‌نژاد، سمیه. (۱۳۹۱). تحلیل نظام بوشی گفتمان: بررسی موردی داستان «داش آکل» صادق هدایت. مطالعات زبان و ترجمه، ۴۵(۳)، ۲۳-۴۳. <https://civilica.com/doc/722096>

شعیری، حمیدرضا، و وفایی، ترانه. (۱۳۸۸). *راهی به نشانه-معناشناسی سیال*. انتشارات علمی و فرهنگی. ضیغمی، علی، و سلمانی حقیقی، مسعود. (۱۳۹۸). تحلیل نظام عاطفی گفتمان در قرآن کریم در پرتو نظریه گریماس (پژوهش موردی: آیات جزء ۳۰ قرآن کریم). *مطالعات سبک‌شناختی قرآن کریم*، ۳(۱)،

۷۵-۸۸. 1022034/sshq.2020.121463

عباسی، علی. (۱۳۹۵). *نشانه-معناشناسی روایی مکتب پاریس: جایگزینی نظریه مدلیته‌ها بر نظریه کنشگران*. مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.

کرباسی، زهرا، شعیری، حمیدرضا، و لطافتی، رویا. (۱۳۹۶). تحلیل نشانه‌معناشناختی تحقق سره و ناسره در گفتمان ادبی: (مطالعه موردی داستان عامیانه «سزای نیکی بدی است»). *فرهنگ و ادبیات عامه*،

۵(۱۶)، ۶۳-۴۰. <https://cfl.modares.ac.ir/article-11-10393-fa.html>

گرمس، آلژیرداس ژولین. (۱۳۸۹). *نقصان معنا*. علم.

مسعودی، جهانگیر. (۱۳۸۶). *هرمنوتیک و نواندیشی دینی*. پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

میراحمدی، سید رضا، نجفی آیوکی، علی، و زریوند، نیلوفر. (۱۳۹۴). تحلیل و بررسی خطبه «أشباح» از منظر نقد فرمالیستی. *پژوهش‌نامه نقد ادب عربی*، ۶(۱)، ۲۱۳-۲۴۹.

https://jalc.sbu.ac.ir/article_98260.html

نهج‌البلاغه. (۱۳۸۶). (محمدتقی جعفری، مترجم). کارآفرینان فرهنگ و هنر.

هایدگر، مارتین. (بدون تاریخ). *هستی و زمان* (یاوش جمادی، مترجم) (چاپ سوم). ققنوس.

Courtes, J. (1998). Lenonciation comme acte sémiotique. *Nouveaux actes sémiotiques*, (58-59), 1-20. PULIM.

Fontanille, J., & Zilberberg, C. (2006). *The semiotics of discourse*. Peter Lang.